



روایت تجارب پدر و مادرها از مدرسه رفتن کلاس‌اولی‌ها

# والدینی که همراه با کودکان خود به کلاس‌اول می‌روند!

محبوبه قربانی

آغاز سال تحصیلی برای والدین کلاس اولی‌ها هم شوق دارد و هم دل‌نگرانی. یادگیری الفبا تا دغدغه بیدارشدن‌های سحرگاهی و ترس از بیماری‌های واگیردار. در این بین بسیاری از خانواده‌ها با برنامه‌ریزی، گفت‌وگو و راهکارهای خلاقانه کوشیده‌اند این روزهای پرهیجان را به تجربه‌ای آرام و خاطره‌انگیز تبدیل کنند. در واقع ورود کودکان کلاس اولی به مدرسه مثل تکرار کلاس اول برای والدین است و انگار آنان نیز همراه با فرزند خود به کلاس اول می‌روند. روایت‌های زیر نمونه‌ای از تجربه‌های والدین در این زمینه است.

دغدغه والدین

در اولین روزهای ورود فرزند به کلاس اول

❖ دخترم مهدکودک نرفته بود و همیشه کنارم بود. روز اول که در کلاس بسته شد، دستم را محکم گرفته بود و گریه می‌کرد. بیشتر از دخترم دل من می‌لرزید که چطور با محیط تازه کنار بیاید. ❖ پسرهم هنوز به طور کامل الفبا را نمی‌شناخت. می‌ترسیدم معلم توقع داشته باشد همه چیز را بلد باشد و اعتماد به نفسش آسیب ببیند. ❖ تابستان‌ها دیر می‌خوابیدیم. بزرگ‌ترین دغدغه من این بود که چطور او را عادت بدهم هر روز ساعت ۶ صبح بیدار شود بدون اینکه غر بزند یا بی‌حال باشد.

❖ پسر کم‌ی خجالتی بود. نگران بودم نتواند دوست پیدا کند یا از جمع عقب بماند و احساس تنهایی کند. ❖ مدرسه‌ای که انتخاب کردیم حیاط بزرگی داشت. نگران بودم وسط شلوغی گم شود یا زمین بخورد و من نباشم که کمکش کنم. ❖ پسرهم عادت داشت فقط خوراکی‌های خاص بخورد. گاهی نمی‌رسیدم برایش خوراکی بذارم. نگران بودم گرسنه بماند یا از خوراکی‌های ناسالم بوفه خرید کند. ❖ فاصله خانه ما تا مدرسه پسرهم دور بود به همین خاطر سرویس مدرسه گرفته بود ولی مدام استرس داشتم سرویس مدرسه دیر بیاید یا پسر از سرویس جا بماند. یک نگرانی هم بابت راننده سرویس داشتم. او را نمی‌شناختم و نگران امنیت فرزندم بودم. ❖ پسرهم هر وقتی مضطرب می‌شد زود عصبانی می‌شد. نگران بودم در کلاس درس و مدرسه هم با کوچک‌ترین ناراحتی به دوستانش ضربه بزند یا دعوا کند.

❖ فامیل مدام می‌پر سیدند بچه ات می‌تواند بخواند و بنویسد؟ این مقایسه‌ها استرس مرا چند برابر کرده بود که مبادا دخترم از بقیه عقب بماند.

❖ با شروع پاییز و شلوغی مدرسه، بیشترین ترسم از بیماری‌های واگیردار بود. مدام فکر می‌کردم آیا پسرم دست‌هایش را می‌شوید یا ماسکش را درست می‌زند؟

تجربه‌های والدین برای کم شدن دغدغه‌ها

❖ خوشبختانه یکی از دوستان مهدکودک پسرم در همان مدرسه ثبت‌نام بود. هماهنگ کردیم کنار هم بنشینند و همین آشنایی برای‌شان آرام بخش شد. ❖ هر شب قبل از خواب از دخترم درباره ترس و دل‌نگرانی‌هایش می‌پرسیدم و بدون قضاوت گوش می‌دادم. حس شنیده شدن به او امنیت می‌داد. با این روش تنها چند روز اول مدرسه برایش سخت بود. بعد از آن با اشتیاق به مدرسه می‌رفت. ❖ با معلم درباره حساسیت‌های پسرهم صحبت کردم. او روزهای اول بیشتر کنار بچه ام بود و با مهربانی کمکش می‌کرد تا دلگرم شود. ❖ برای اینکه فقط پسرهم مسئول نباشد، همه خانواده ساعت ۶ بیدار می‌شدیم. حس مشارکت باعث شد با دلاوری از خواب بلند نشود. ❖ هر روز یک ایده جدید برای صبحانه می‌گذاشتم. از پنکیک قلبی تا ساندویچ خلاقانه. هیجان صبحانه باعث شد پسرهم زودتر بیدار شود. ❖ لباس فرم، کیف و خوراکی را شب قبل آماده می‌کردیم. صبح دیگر بحثی نبود و زمان برای من و دخترم آزاد بود. ❖ دخترم صبح‌ها اشتها نداشت. پزشک پیشنهاد داد شام سبک‌تر بخورد. وقتی شام کم‌شد، صبح خودش پی صبحانه را می‌گرفت. ❖ دخترانم اختلاف سنی زیادی دارند. دختر بزرگ هر صبح بلند می‌شد و موهایی خواهرش را می‌بافت. این همراهی، هم انگیزه می‌داد

هم سرعت آماده شدن را بیشتر می‌کرد.

❖ پسرهم عادت داشت عصرها بخوابد همین باعث می‌شد شب خوابش نبرد. تصمیم گرفتیم با پیاده‌روی بعد از مدرسه و انجام تکالیف نتواند و شب زودتر بخوابد. ❖ صبح‌ها دخترم دیر آماده می‌شد، به همین خاطر عصبانی می‌شدم. این عصبانیت داشت او را از مدرسه زده می‌کرد. تمرین کردم آرام باشم و گاهی هم با او مسابقه می‌گذاشتم تا هر کسی زودتر آماده شود یک شکلات یا خودش ببرد. همین آرامش دخترم را با انگیزه کرد تا زودتر آماده شود.

❖ برای زنگ تفریح به سلیقه پسرهم میوه خرد شده و مغزهای آجیل می‌گذاشتم. وقتی خودش در انتخاب خوراکی‌ها کمک می‌کرد، مشتاقانه خوراکی‌هایش را می‌خورد.

**یک والد کلاس اولی: هر شب قبل از خواب از دخترم درباره ترس و دل‌نگرانی‌هایش می‌پرسیدم و بدون قضاوت گوش می‌دادم. حس شنیده شدن به او امنیت می‌داد. با این روش تنها چند روز اول مدرسه برایش سخت بود. بعد از آن با اشتیاق به مدرسه می‌رفت**

گزارشی از جشن شکوفه‌ها در یک دبستان دخترانه

## وقتی امید به یادگیری شکوفامی‌شود

نیره ساری

**ساعت ۸ صبح دوشنبه ۳۱ شهریور ماه است. آفتاب نرمی بر چهره زمین نشسته. در دبستان دخترانه آرام‌باز می‌شود و دختران کوچکی با کیف و کفش‌های نو و چهره‌هایی که ترس و هیجان در هم تنیده‌اند، وارد می‌شوند. بعضی با گریه، بعضی با لبخند، همه با دل‌هایی پر از امید به آنچه پیش رو است. اولین روز مدرسه با جشن شکوفه‌ها آغاز می‌شود.**

والدین: اگر حواس‌تو به معلم نده، چی؟

صبح ۳۱ شهریور یک روز قبل از آغاز رسمی سال تحصیلی، حیاط مدرسه پر از صداست؛ صدای والدینی که دخترشان را به داخل هدایت می‌کنند، صدای دخترانی که گریه می‌کنند یا با لکنت می‌گویند: «مامان نرو»، صدای مریی جوان که سعی می‌کند دل‌های کوچک را آرام کند. مادران شانه به شانه هم ایستاده‌اند و گفت‌وگو میان آنها به صورت ضربدری با دایره‌ای شکل گرفته است. مادری با روسری رنگی و چهره‌ای جوان دخترک شش‌ساله‌اش را در آغوش گرفته و می‌گوید: «اودم دنبالت بهم یگو چندتا دوست پیدا کردی» دخترک هر اسان سر تکان می‌دهد. مادر دیگری، لیخندی به لب دارد اما دست‌هایش لرزان است، می‌گوید: «ادم وقتی معلم است، می‌فهمد چقدر روز اول برای بچه‌ها مهم است. من هم مثل بقیه استرس دارم، اما می‌دانم اگر من آرام باشم، دخترم هم احساس امنیت می‌کند»

مادری دیگر از طبقه روستایی یا مهاجرنشین، با لهجه‌ای ملایم، دخترش را همراهی می‌کند، می‌گوید: «تمام دیشب استرس داشتم، می‌گفت من می‌ترسم تنهایی به سرویس بهداشتی بروم.» مادری که داری دو فرزند بزرگ‌تر است و برای همراهی خواهرشان مادر را تنها گذاشته‌اند، می‌گوید: «دخترم پیش‌دستانی نرفته، امیدوارم، معلمش قوی باشه چون ما توان اینکه بچه رو بغیرستیم مدرسه غیرانتفاعی نداریم.»

مادری دیگری می‌گوید: «برای دخترم دفتر نقاشی و مدارنگی خریدم می‌خواهم ذوقش را بیدار کنم، نه اجبار به نوشتن. فکر می‌کنم نوشتن با بازی و رنگ به یادگیری کمک می‌کند.» یکی دیگر از والدین، نگاه موافقی دارد و می‌گوید: «تجربه بچه دیگرم به من یاد داد که بچه‌ها در ماه‌های اول، بیشترین تأثیر را از معلم‌ان و محیط آرام می‌گیرند، نه سختگیری و فشار. بچه را با داستان، بازی و تعریف خاطره مدرسه بیشتر میشه ترغیب کرد.»

پدرانی که دختران را همراهی می‌کردند هم کم نبودند. پدری از طبقه متوسط شهری، کت و شلوار ساده‌ای دارد، دست دخترک را گرفته و دست دیگر دختر در دستن مادرش است. دختر را با بوسه‌های گرم راهی مدرسه می‌کند. بعد از رفتن دخترک به همرش می‌گوید: «روز اول مدرسه یعنی شروع جدی‌تر زندگی، نمی‌خوام توقعات زیاد باشه، فقط می‌خوام دخترمون مدرسه‌را دوست داشته باشه.» پدر دیگری که به نظر می‌رسد کارمند باشد، در گفت‌وگو با یکی دیگر از پدران نگران است که دخترش اگر گریه کند یاخواهد برگردد چگونه مدیریت کند. سمت مقابل پدری دیگر می‌گوید: «اتفاقاً دختر من نمی‌خواست برگردد ولی خیلی شیطنت داره و نگرانم بازگوش باشه و چندان حواس‌تو به معلم نده.»

**معلمان: والدین نگران نباشند، ما دلسوز بچه‌ها هستیم** همان لحظه‌ها که والدین در حیاط هستند، با هماهنگی قبلی وارد مدرسه می‌شوم. معلم‌ان کلاس اول آماده‌اند. فضای کلاس‌ها پاکیزه است، میز و نیمکت‌ها مرتب، نخته سفید تمیز برق می‌زند. معلم اول، خانم رضوانی، با سال‌ها تجربه، لیخندی می‌زند و می‌گوید: «کلاس اولی‌ها روح لطیف‌اند، همه چیز برای‌شان جدید است، صدای معلم، صدای زنگ، نور کلاس، حس انتظار. این‌ها نیاز دارند احساس امنیت داشته باشند و بفهمند که مدرسه جایی است که دوست‌شان دارد.» وی ادامه می‌دهد: «یکی از ویژگی‌های کلاس اولی‌ها این است که تمرکزشان کم است، اگر معلم بتواند درس را با بازی، رنگ و قلم ترکیب کند، اثرگذاری بیشتر می‌شود. خانواده‌ها بهتر است بدانند کلاس اول شروع یادگیری است و کودکان آنها این پایه را نه صرف رقابت بلکه در بدو شروعی تازه برای تجربه و کسب مهارت می‌گذارانند. به

کودک‌شان سخت‌نگیرند و مهم‌تر اینکه خیال‌شان راحت باشد که ما دلسوز فرزندان آنها هستیم. همین که یک کلاس اولی خواندن و نوشتن و محاسبات اولیه را یاد بگیرد کافی است.» خانم جمالی که تازه به این مدرسه آمده و تجربه کلاس اولی ندارد، ولی در آموزش ابتدایی سال‌ها فعالیت کرده، می‌گوید: «در این سال‌ها دیدم دختر بچه‌ای دخترش را گم کرده، دیگری کیفش را جا گذاشته است، یکی شلوارش را کشیف کرده، یکی هم از تنهایی

می‌ترسد. اینها طبیعی است. توصیه‌ام به والدین این است که در این روزهای اول، با کودک خود مواجهه با شرایط را تمرین کنند، کتاب و دفتر را با هم ببینند، از کودک بخواهند خودش کیفش را مرتب کند، این آمادگی‌های کوچک، اعتماد به‌نفس او را بالا می‌برد. خانواده‌ها نظم در خواب کودک را فراموش نکنند و با خودخواهی میهمانی و دورهمی را به تنظیم خواب فرزند خود ترجیح ندهند. دانش آموز پایه اولی را با کسالت و خواب‌الودگی رهسپار مدرسه نکنند.» خانم موسوی می‌گوید: «یکی از مهم‌ترین مشکل کلاس اولی‌ها، جدایی از والدین است، بچه‌ها ممکن است در روزهای اول گریه کنند، نگران باشند که کسی کنارشان باشد یا حس کنند اگر کاری را اشتباه انجام دهند، معلم یا همکلاسی‌ها آنها را مسخره می‌کنند. والدین باید بدانند که حمایت عاطفی در این روزها خیلی مهم است، نه فشار روی عملکرد. کمک و همراهی والدین به ما معلم‌ان هم‌سپار کمک می‌کند. خواهش ما این است از تدریس قبل از معلم پرهیز کنند این کار باعث می‌شود جذابیت کتب درسی برای کودک از بین برود و خود را بی‌نیاز از یادگیری آنها بدانند یا اینکه به دلیل تداخل روش یادگیری، دانش آموز را عقب بیندازند.»

**بچه‌ها: می‌ترسم خانم معلم دعوام کنه!**

ام‌ا در این میان دانش آموزان نیز حکایت خاص خود را دارند. هانیه که کیفش از خودش بزرگ‌تر است از حسن و حالش کوتاه و خلاصه می‌گوید: «خیلی خوشحالم، من عاشق مدرسم، خوشحالم که اوادم کلاس اول و می‌خوام کلی دوست تازه پیدا کنم، قراره اسمم رو بنویسم و تمام چیزایی که رو رد و دیوار نوشته رو بخونم.»

مهرسانا که هنگام بدرقه گریه می‌کرد و هنوز هم سرکیف نیست، می‌گوید: «خاله من می‌خوام برم پیش مامانم.» مشخص است ترس او جدایی از مادرش است اما بغل دستی او می‌گوید: «گریه نکن، مامانت زود می‌اد پیشت، الان خانم معلم می‌اد باهم نقاشی می‌کشیم.» ندا می‌گوید: «خاله من نمی‌ترسم اصلاً دوست دارم زودتر بنویسم و بخونم، من عاشق کتابم، انقدر دوست دارم بتونم خودم کتاب دارم، برایش گفته کلاس اول چیز خیلی سخت و عجیبی نیست،

❖ همسر مسئول بیدار کردن و رساندن دخترم بود ولی گاهی من این کار را می‌کردم. این تغییر برای دخترم هیجان‌انگیز بود و تنش صبح بیدار شدن را کم می‌کرد. ❖ برای آهنگ صدای هشدار زنگ تلفن همراه یک موسیقی دلنشین که دخترم آن را دوست داشت انتخاب کرده بودم. این موسیقی برایش انگیزه می‌شد تا خودش بیدار شود و حتی گاهی خودش صبحانه را آماده می‌کرد. ❖ فرقی نداشت، قانون شده بود، در ایام مدرسه شب‌ها جمعه و روزهای تعطیل زود بخوابیم و صبح‌ها زود بیدار شویم. ❖ هر حرفی را با خمیر رنگی درست می‌کردیم. لمس حروف باعث می‌شد زودتر شکل آنها در ذهن پسرهم بماند. ❖ شب‌ها داستان‌های کودک‌کی خودم را تعریف می‌کردم و وسط قصه از او می‌خواستم حدس بزند در ادامه چه می‌شود. هم دایره واژگانش زیاد می‌شد، هم قدرت تخیل او. ❖ وقتی یکیک می‌پختیم، اندازه‌گیری پیمانه‌ها را به دخترم می‌سپردم، با این کار مفاهیم جمع و تفریق را خوب یاد می‌گرفت. ❖ با جوراب‌های قدیمی عروسک درست می‌کردیم و دخترم یک نمایش کوتاه می‌ساخت. بیان دیالوگ‌ها کمک بزرگی به یادگیری نوشتاری او بود. ❖ هر جمعه جدول ساده می‌کشیدم و برایش چند سؤال طرح می‌کردم. این جواب‌ها باعث شد هم املایش قوی شود هم دایره

آمین خسروشاهی | ایسنا



انتظارات والدین از معلم‌ان

❖ توجه عاطفی و صبر بیشترین خواسته ما والدین از معلم‌ان است. معلم صبور باشد و بچه‌ها را با محبت بپذیرد. برای ما مهم بود دخترم در کلاس احساس امنیت کند، حتی اگر یادگیری کمی کند پیش می‌رفت. ❖ دوست دارم معلم به طور منظم با مادر تماس باشد. چه پیامک، چه جلسه کوتاه. این ارتباط کمک می‌کند زودتر متوجه مشکلات یا پیشرفت فرزندم شویم.

❖ پسرهم در ریاضی قوی است ولی خواندن برایش سخت است. انتظار دارم معلم همه را با یک معیار نسنجد و روش‌های مختلفی برای بچه‌ها داشته باشد. ❖ کودکان شش هفت ساله هنوز نیاز به بازی دارند. امیدوارم معلم آموزش و یادگیری را خشک و فقط با کتاب پیش نبرد و از قصه، نقاشی و بازی استفاده کند. ❖ برای من مهم است پسرهم یاد بگیرد ولی باید با همکلاسی‌ها همکاری کند، اختلاف‌ها را حل و اعتماد به‌نفس اجتماعی پیدا کند، یعنی هم درس هم مهارت زندگی. ❖ معلم برای فرزندم اولین الگویی است که خارج از خانه می‌بیند. انتظار داریم رفتار محترمانه، صداقت و آرامش او برای بچه‌ها درس زندگی باشد. ❖ از معلم پسرهم توقع دارم اگر نشانه‌ای از مشکل در گفتار یا اختلال یادگیری دید، سریع به ما اطلاع بدهد تا بموقع پیگیری کنیم. ❖ مهم‌ترین خواسته ام این است که فرزندم با دیگران مقایسه نشود. این رفتار اعتماد به‌نفس بچه‌ها را خراب می‌کند. ❖ دوست دارم معلم روی شستن دست‌ها، تغذیه سالم و رعایت نکات ایمنی تأکید کند، چون بچه‌ها حرف او را بیشتر از ما گوش می‌دهند. ❖ هدف ما این نیست دخترمان فقط نمره بگیرد. می‌خواهیم معلم طوری درس بدهد که مدرسه برایش جذاب باشد.



سرگرم کننده است. این کمک کرده سحر کمتر ترس داشته باشد، ولی هنوز سحر به پشت سرش نگاه می‌کند. انقدر منتظر کسی است از در بیاید. از او می‌پرسم منتظر معلم هستی اما از جواش تعجب می‌کنم که می‌گوید: «منتظر مامانم هستم. دلم براش تنگ شده.» نگار ذوق خواندن دارد. دفتر خط‌دارش هنوز خالی است، مدادش را در آورده و کنسار پاک‌کن، حاضر و آماده گذاشته است. به همکلاسی‌ای که صندلی کناری است لیخند می‌زند و می‌گوید: «با هم دوست بشیم؟»

ریحانه انگار چرت می‌زند. می‌گوید: «دیشب مهنونی بودیم و دیر خوابیدم.» ❖ با آمدن معلم کلاس را ترک می‌کنم در حالی که در ذهنم می‌گذرد چه کسی می‌داند کدامیک از این بچه‌ها فردا چه کاره می‌شوند! یکی معلم و یکی پزشک، یکی مهندس و دیگری دانشمند، یکی خنده‌ار و دیگری کارمند اما هر چه هست امروز برای والدین و معلم‌ان کلاس اولی‌ها فصل جدیدی است؛ فصل یادگیری، مسئولیت‌پذیری، دوستی و استقلال. هر یک از این دختران جلوه‌ای از احساس، از ترس و اضطراب گرفته تا ذوق و امید و آرزو هستند. معلم‌ان توصیه می‌کنند که والدین فشار را کم کنند، همراهی عاطفی را زیاد، فرصتی برای انگیزش ببینند، نه اجبار. کلاس اول، پایه و مقدمه‌ای است برای ادامه مسیر تحصیلی. برای کسب مهارت‌هایی مثل نظم، تمرکز، همکلاسی بودن، مسئولیت نسبت به وسایل خود و احترام به معلم و دوست.